

خواب این آینه به کدام سوست؟

کربلایی‌لو در کتاب «سلطان طوس» پای زائران را به باغی می‌گشاید که درختانش همه نور است

فاطمه خلخالی استاد

سایه «سلطان طوس»، همه‌وقت و همه‌جا بر این شهر روشنافکننده است و در این روزها که شرایط خاص بیماری کرونا، زیارت را به‌شکل متفاوتی ایجاب می‌کند، ما هم گویا نگاهی متفاوت از گذشته به سلطان طوس و زیارت و شکوه حرم داریم. به‌قول سهراب بسپهری که می‌گوید «چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید»، ما ناخودآگاه در این برهه تاریخی، چشمانمان را نشسته‌ایم و نگاه‌مان متفاوت شده است. همین حال‌وهوا را گرفته‌ایم و رسیده‌ایم به کتابی با همین نام: «سلطان طوس».

«سلطان طوس» یک سیاحت نامه به‌قلم مرتضی کربلایی‌لوست که انتشارات به‌نشر سال۱۳۹۶ منتشر کرده است. این کتاب موجز، فرصتی است برای دوباره‌دیدن و تازه‌دیدن بخش‌های مختلف حرم، چون معناهای جدیدی در دل آن متبلور شده‌است، معناهایی که در کالبد حرم هست اما کمتر در نظر آمده و در خاموشی پنهان مانده است.

- از دل ناگهان‌های مکرر

راوی کتاب «سلطان طوس» برای به‌تصویرکشیدن آنچه که می‌خواهد بگوید، نثری ادبی، شاعرانه و لطیف را برگزیده که آهنگین نیز هست. نثری که گاه برای فهم درشتش، باید برگشت و دوباره خواندش. نثر نویسنده آکنده است از تشبیهات و با همین ترفند است که می‌خواهد تو را وادارد تا هرآنچه را تاکنون از حرم و زیارت در سر داشته‌ای، به کناری بگذاری و از دید او همه جا را ببینی. او در همان شروع کتاب، از حرم بپرا تو یک باغ می‌سازد و ستون‌های رواق‌ها را به درختان این باغ روشن تشبیه می‌کند که شاخه‌هایش سر به آسمان

ساییده‌اند. حالا از این پس، هرچه در نظرت آید در همین باغ گسترده شده است. به‌قول خودش، حرم امام‌رضا(ع) باغ خیال است. خود کربلایی‌لو در مصاحبه‌ای که زمان انتشار کتابش با روزنامه شهرآر انجام داده بود، دراین باره گفته است: یک‌بار که به زیارت مشرف شده بودم و داشتم از این

رواق به آن رواق می‌رفتم، یک آن به‌طور ناگهانی به ذهنم خطور کرد که اینجا چقدر شبیه یک باغ انبوه و هرس نشده است، باغی که از بس درختانش انبوه و کهن سال اند، نمی‌شود بیش از چند قدم آن ورتر را دید. به احتمال از ناگهان‌های مکرری که در سیاحت در حرم به من دست می‌داد، به این حس رسیدم. اینکه ناگهان به جاهای هنوز کشف نگرده و آدم‌های غریبه برمی‌خوری و نقش‌های کاشی و خطوط را برای اولین بار می‌بینی و می‌خوانی. با خودم گفتم چرا این حالت را توصیف نکنم؟

- حکایت‌های مجزا را دریاب

کتاب «سلطان طوس» ۲۹بخش یا به‌تعبیر خود کتاب، «خانه» دارد و راوی در این خانه‌ها، چشم به‌گوشه‌گوشه‌های مختلف حرم انداخته است: دارالحفاظ، مسجد گوهرشاد، دارالحجه، نقاره‌خانه، آشپزخانه حضرت، دارالحکمه و دیگر صحن‌ها و رواق‌ها. هدف او فقط شاعرانه‌نگریستن به فضای حرم نیست. گاه روایت‌هایی تاریخی بیان می‌کند، مانند حدیث سلسله‌الذهب یا ماجرای دفن امام‌رضا(ع) و در همه این‌ها کوشیده‌است نگاهی فلسفی به مخاطب خود ارائه کند و این را بگوید که چشم‌ها را بشوی و این بار از سویی دیگر نگاه کن. دراین میان، به‌عنوان مثال حتی خطوط ثلث ناخوانای روی محراب‌ها هم از دیدش پنهان نمانده است یا شمشادها و سروهای کوتاه‌قامتی که در طبقه دوم صحن آزادی، جلو حجره‌ها ردیف شده‌اند. اصلا راوی آمده است که بگوید نباید قصد زیارت و حاجت‌خواستن، تو را از دیگر نشانه‌های راهگشا باز دارد. اینجا در هر گامی که برمی‌داری، صحنه پیش چشم‌ت با تو حکایتی مجزا دارد.

- تن سپاره آشوب دور صریح

از زیباترین خانه‌های کتاب، خانه۷ است. آنجا که راوی قرار است درباره نقاره‌زن‌ها و کرنانوازها حرف بزند. او کرنا را به «گلو» تشبیه کرده و چون گلو محل ذکر است و این‌طور تأویل می‌کند که وقتی صدای کرنا بلند می‌شود، یعنی که دارد ذکر می‌گوید.

کرنانوازی از معدود حرف‌های کتاب است که راوی

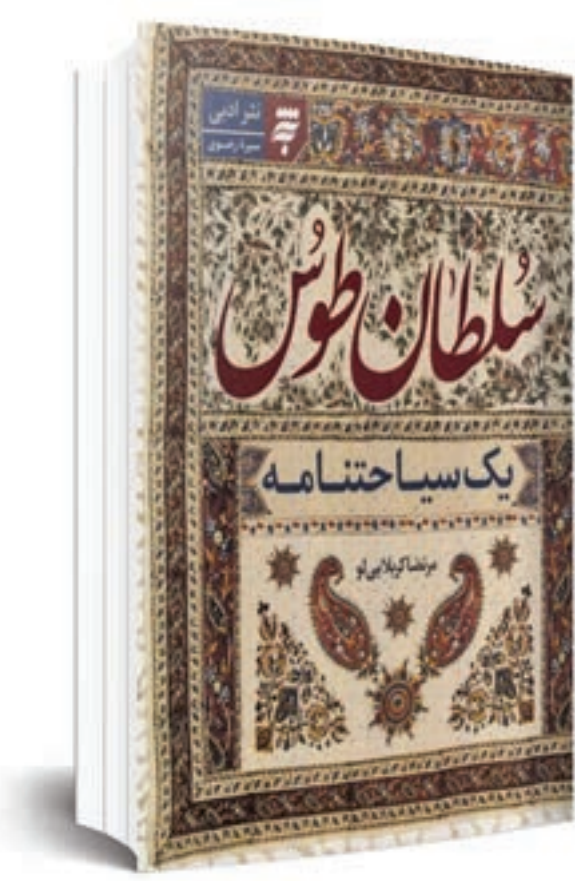
جا به آن اشاره‌هایی داشته است. او در خانه ۲۱ نیز شیوه کرنازدن را به نوغای غازها تشبیه می‌کند (چه تشبیه بدیع و بجایی!)، به نوعی جارزدن که در آن تصرع هم هست، صدایی که امروزی نیست، بسوی تاریخ می‌دهد و زیبایی‌شناسی خشونت در آن هست.

روای گاه همان‌طور که مشغول دیدن حرم است، اطلاعاتی از حافظه‌اش بیرون می‌کشد که مرتبط با موضوع صحبتش است. به‌عنوان مثال در خانه

تهران در موزه فرشچیان، نسخه‌ای از داستان‌های ضامن آهو به دیوار است و اینکه در نیشابور هم قریه‌ای هست به اسم آهوان. نگاه بدیع چنان به همه فضای حرم و زیارت رسوخ می‌کند که حتی آن «هل دادن»های زائران در جلو صریح، که همیشه باعث اعتراض است، به شکل دیگری تأویل می‌شود. راوی می‌گوید «بی‌عتاب» که نمی‌شود. حتی پیامبر(ص) هم در قرآن عتاب شده است. پس چرا در این حرم هیچ عتابی نیست؟ حتی خادمان حرم با چوب‌پر بر شانه زائر می‌زنند و همچون دختران شرم‌آگین از زائران می‌خواهند راه را بند نیاورند: «بگرد ببین عتاب این باغ کجاست؟ روی نقش متین کاشی‌ها؟ روی گردی ساعت گنبد؟» و چند سطر بعد، خود پاسخ سؤالش را می‌دهد: «نزدیک شو به هسته باغ. به آن صریح نقره. هان، عتاب آنجاست. آنجا هیچ خادمی نیست. لگد می‌خوری. تنه می‌خوری. نفست بند می‌آید. چشم شورش است. دست‌وپا رها کن، بسپار خودت را به آشوب دور صریح.»

- روایت داستانی گم‌شده

با همه این‌ها، خود راوی سیاحت‌نامه «سلطان طوس» پنهان است. آن‌قدر حضور ندارد که می‌توان گفت روایت، سوم‌شخص است. ۲۹خانه کتاب، شبیه ۲۹قاب مجزایی است که به یک دیوار نصب‌اند. خواننده پای هر قاب می‌ایستد و آن‌ها را یک‌به‌یک تماشا می‌کند و می‌گذرد، بی‌اینکه بین این قاب‌ها روایتی داستانی



پیدا کند یا اینکه ردپایی از تصویرگر این قاب‌ها وجود داشته باشد. فقط در چند جای کتاب است که در چند جمله، نشانه‌هایی از راوی اول‌شخص در متن می‌یابیم. به‌عنوان مثال در خانه شانزدهم، یعنی صفحه۳۴ کتاب است که با او روبه‌رو می‌شویم: «وقتی شب‌هنگام در صحن‌ها قدم می‌زنم و سر را بالا می‌گیرم، ردیف فوقانی حجره‌ها را می‌بینم. انگار حجراتی از جهان دیگرند.» اینجا نخستین جایی است که راوی، سا را از زمان روایتش، که شب است، آگاه می‌کند و به آن بعد زمانی نیز می‌دهد.

او همچنین در خانه۱۹ به فردی به‌نام «بهناز» اشاره می‌کند که در هیچ کجای دیگر نیست و ضرورت پدیدارشدنش هم معلوم نمی‌شود: «موی‌رگه‌های محو که یک‌رگه سفید شفاف را احاطه کرده‌اند و به‌قول بهناز که در دارالحجه با من قدم می‌زد، انگار عکسی است از شاخه‌ای واضح از درختی با شاخه‌هایی تار در اطراف، و در خانه۲۷ که ورق‌های پایانی کتاب است، تازه می‌گویند الان زمستان است و خادمی که شال گردنش را دور دهان پیچیده است، کنار دیوار قدم می‌زند. سپس با حسی کاملاً شخصی از راوی روبه‌رو می‌شویم: «تو هم مثل من از باریدن برف بر حرم دیوانه می‌شوی؟» به‌نظر می‌رسد جای این تعابیر شخصی و نیز روایتی داستانی در کتاب «سلطان طوس» خالی است، و به‌ویژه که مرتضی کربلایی‌لو، پیش و بیش از این، با نام داستان نویس شناخته شده است و این خواسته، انتظار زیادی از او نیست.



«عشق روزگار وبا» از گابریل گارسیا مارکز، نویسنده کلمبیایی برنده جایزه نوبل و یکی از نمایندگان اصلی سبک رئالیسم جادویی که ظاهراً خودش آن را بیش از رمان معروف‌ترش در ایران، یعنی «صد سال تنهایی» دوست داشته است، با آن عشق کیمیاب و ماندگار و اصیل که به فرمایش سعدی، باید برای شخصیت اصلی داستان عمری دگر آرزو کنیم: «عمری دگر باید بعد از وفات ما را / کاین عمر طی نمودیم اندر امیدواری»



«عشق روزگار وبا» اثر نویسنده ژاپنی و برنده جایزه نوبل، کارژو ایشی گوروست است که از پنج سالگی در انگلستان زیسته و رمان هایش را به زبان انگلیسی می‌نویسد، با ترجمه ماندگار و باورکردنی زنده‌یاد نجف دریابندری، با آن راوی اول‌شخص فراموش‌نشدنی مبادی آداب ناراضی از جاپیگاه اجتماعی خویش، با زبان منحصر به فرد و سواس‌ها فکری و عملی آزادکننده و پیر تکرار، نمونه کاملی از شخصیت‌پردازی استادانه در جهان ادبیات.



«آدمکش کور» از نویسنده کانادایی، مارگارت آتوود که جایزه بوکر رندترین سال قرن اخیر، یعنی سال ۲۰۰۰ را از آن خود کرد، با شخصیت‌هایی پیچیده و گاه مرموز، با داستانی سرشار از تعلیق و حادثه، با رفت و برگشت‌های مکرر از داستانی که در دل داستان اصلی و از سوی یکی از شخصیت‌ها روایت می‌شود، به داستان اصلی و برعکس.

وقتی قلم نفس تازه کشید

بازخوانی سانسور آثار داستانی

در سال‌های پیش از انقلاب

خراسانی از اتفاقات مهم فرهنگی که با پیروزی انقلاب اسلامی افتاد، شکل‌گیری فضای باز در عرصه نشر بود. به‌ویژه در سال‌های نخستین انقلاب، بسیاری از آثاری که در واپسین سال‌های دوران پهلوی دوم کتاب‌های ممنوعه به‌شمار می‌آمدند، چاپ شدند (در دوره محمدرضا شاه، سانسور و نظارت سخت‌گیرانه در عرصه نشر همواره یکسان نبوده است و در مقاطعی مانند سال‌های پیش از کودتای ۲۸ مرداد۳۲ نویسنندگان راحت‌تر نوشته‌های خود را عرضه می‌کردند). کتاب‌های ممنوعه ادبی و سیاسی و تاریخی و... مجوز انتشار نمی‌گرفتند یا بعد از چاپ توقیف و یا به‌شکل سامیزدات (مخفیانه و زیرزمینی و معمولاً با کیفیت چاپ پایین) عرضه می‌شدند. در این نوشته، مروری گذرا می‌کنیم بر نمونه‌هایی از کتاب‌های ممنوعه یا حساسیت‌برانگیز حوزه ادبیات داستانی.

ماکسیم گورکی، نویسنده مشهور واقع‌گرای اجتماعی، از نویسندگانی بود که در ایران حساسیت خاصی روی او و آثارش وجود داشت. او نویسنده توانمندی بود که از کارگران و طبقات محروم اجتماع می‌نوشت، اما داستان‌هایش ایدئولوژی‌ای مارکسیستی حکومت‌شوروی را تبلیغ می‌کرد که دستگاه حاکمه نگران فراگیری آن بود. «مادر»، «چلکاش» و «در جست‌وجوی نان» از کتاب‌های او هستند که دستگاه سانسور پهلوی آن‌ها را زیانمند تشخیص داده بود. دستگاه سانسور همین برخورد را با برخی دیگر از چپ‌گرایان و نویسندگان مکتب واقع‌گرایی اجتماعی داشت.

آثار بزرگ علوی، نویسنده تأثیرگذار ایرانی، نمونه‌ای از داستان‌نویسی سیاسی‌وطنی است که روی خوش چندانی از دستگاه پهلوی ندید. پایه‌گذار ادبیات‌زدان و ادبیات‌مهاجرت، از سال ۴۲دیگر نمی‌توانست اثری در ایران منتشر کند. در داستان‌های او مبارزانی به‌تصویر کشیده‌شده‌اند که گاه آزادی و زمانی جانشان فدای باورهایشان می‌شود. رمان‌های «چشم‌هایش» و «سالاری‌ها» و مجموعه‌داستان‌های «میرزا» و «نامه‌ها» از آثار او هستند.

احمد محمود، رمان‌نویس توانمند جنوبی، دیگر نویسنده شناخته‌شده‌ای است که مره سانسور را تجربه‌شده است. رمان مشهورش «همسایه‌ها» که ماجرای بلوغ جسمی و فکری نوجوانی به‌نام خالد را در بستر مسائلی چون ملی‌شدن صنعت نفت ایران روایت می‌کند، مصداق شاخص این اتفاق است. این رمان پیش از انقلاب منتشر و با مقدمه‌ای همراه می‌شود و واکنمود می‌کند نمایش طفر و شمولات آدم‌های آن، پیشرفت‌های کشور را در سال‌های پس از کودتا [یا به‌قول سلطنت‌خواهان قیام ملی ۲۸ مرداد] بهتر نمایان می‌سازد! با این همه، میزان به‌محتوای انتقادی سیاسی اثر پی می‌برند و در ادامه چاپ آن ممنوع می‌شود. پس از انقلاب، افزون‌بر انتشار رسمی این رمان، سرگذشت خالد در کتاب‌هایی دیگر نیز پی گرفته می‌شود.

این مطلب را می‌توان با نمونه‌های دیگری نیز پی گرفت، اما در مجال اندکی که داریم، فقط اشاره‌ای خواهیم کرد به یک اثر داستانی دیگر. رمان «سقوط ۷۹»، داستانی خیالی به‌قلم پل امیل اردمن آمریکایی است که از قبل شرح ماجراهای دکتر هیچکاک، بانکدار آمریکایی که به‌استخدام حکومت عربستان سعودی درآمده بود، سقوط محمدرضاشاه پهلوی را پیش‌بینی می‌کند. بدیهی است که چنین موضوعی خوشایند حکومت پهلوی نباشد. کتاب حدود یک سال مانده به پیروزی انقلاب اسلامی ترجمه می‌شود، اما اجازه انتشار نمی‌گیرد تا زمانی که شاه از کشور خارج می‌شود و ناشر آن را به بازار کتاب می‌فرستد. در مرور وضعیت سانسور در دوران پهلوی، آنچه از خاطر نباید دور داشت، این است که نظارت بر محتوای کتاب‌ها فقط با منع چاپ صورت نمی‌گرفت. ناظران با همان سانسورچی‌های وزارت فرهنگ و ساواک، گاه کتابی را چاپ‌نشدنی تشخیص می‌دادند و گاهی به‌صورت مشروط با اعمال تغییراتی مجوز را صادر می‌کردند. حساسیت‌ها از نام نویسنده و شخصیت‌های نام‌برده در کتاب تا حتی برخی واژه‌ها را که شائبه بیان رمزی و کنایه‌های سیاسی درباره‌ش وجود داشت (اتحاد، سیاهی، فقر، گل سرخ و...) دربرمی‌گرفت. در هر صورت، با پیروزی انقلاب در سال ۵۷، فضای تنفسی ایجاد شد تا کتاب‌های نویسندگانی با باورها و آرمان‌های گوناگون برای نخستین بار یا پس از وقفه‌ای در پی گذر سال‌ها به چاپ برسد.

اثری متفاوت از نویسنده ایرانی منتشر شد

رمان «لاگجری» به‌قلم رضا استادی از سوی انتشارات سخن منتشر شد. رضا استادی که در سه رمان قبلی‌اش به سراغ مضامین تاریخی، اجتماعی و عاشقانه رفته بود، در تازه‌ترین رمان خود موضوعی با محور اقتصاد و تجارت و تصویری از زندگی فعالان اقتصادی را روایت کرده است.

«لاگجری» رمانی با ریتم‌تند و تعدد حوادث است که از زاویه سوم شخص روایت می‌شود. این رمان در ۵۱فصل نوشته شده و طرح جلد کتاب نیز از سوی سینا روح طراحی شده است.

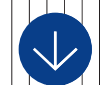
خبرگزاری کتاب ایران درباره این رمان نوشته است: داستان این کتاب دوروز در تهران و آتکارا اتفاق می‌افتد. مهفام آقاخان و مزدک متحدزاده زن و شوهری حدود سی‌وپنج ساله هستند. آن‌ها به تازگی به آپارتمانی میلیاردی

در زعفرانیه نقل مکان کرده‌اند. مزدک به‌عنوان مشاور رسانه‌ای و برندینگ، سال‌هایی طلایی را در حرفه خود پشت سر گذاشته؛ اما به دلیل همکاری با شرکتی که مدیرعامل آن اخیراً از ایران فرار کرده و حالا پرونده‌های قضایی متعدد دارد، دچار مشکلات کاری شده و دیگر شغل مناسب و با درآمد بالایی گذشته‌اش را ندارد... «لاگجری» در ۴۵۲صفحه، شمارگان ۴۴۰ و به‌بهای ۶۵ هزار تومان منتشر شده است.

روزنامه شهرامید وزندگی

۴شنبه ۱۵ بهمن ۱۳۹۱ «مختلقلی» ۳۳۶شماره

۱۳SHAHRAANews.IR



شهر داستان

هنر مترجمان ایرانی

پیشنهاد خواندن ۱۰ رمان غیرفارسی که قصه‌گو هستند

احمد آفتابی

در این نوشتار کوتاه، برآنیم تا ۱۰رمان غیر فارسی را از نویسندگانی که بیش‌وکم اطمینان داریم از خواندن آثار آن‌ها لذت می‌برید، معرفی کنیم. نویسندگانی که در کنار دارابودن شأن ادبی، انسان‌هایی بوده یا هستند فکور، اندیشمند، دقیق، آگاه از



«خداحافظی طولانی» به‌قلم پلیسی‌نویس بزرگ امریکایی «ریموند چندلر»، با کارآگاه عجیب، دوست‌داشتنی و باهوشش، فیلیپ مارلو. به‌عنوان جمله‌ای معترضه عرض می‌کنم که هرگاه احساس کردید چرخ مطالعه‌تان کند می‌چرخد، با خواندن یک رمان پلیسی معمایی خوب، آن را روغن کاری کنید.